

فراکسیون ارتش سرخ و اختناق آلمان در دهه ۷۰



توفان آراز

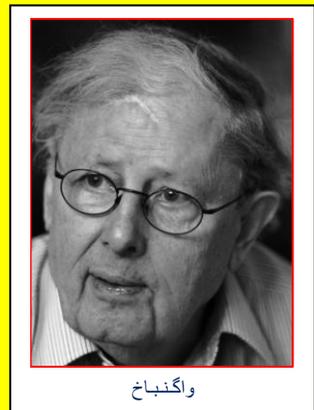
(بخش پسین)

در ۱۵ مه ۱۹۷۶ مینهوف در برلین غربی (سابق) به خاک سپرده می شود. ناشر و نو یسنده واگنباخ بر مزار مینهوف سخنان زیر را در گرامی داشت او بیان می کند:

" اوضاع سیاسی کنونی آلمان - به استنباط رسمی - مرتبط با " تهدید دموکراسی از سوی گروه های تروریستی " است. اولریکه مینهوف نماد این گروه ها بود. و بنابراین کاملاً بی معنی است که قدرت دولتی اکنون می کوشد وانمود سازد مرگ اولریکه مینهوف هیچ ارتباطی با اوضاع حاکم ندارد. مقامات رسمی هر قدر نیز سعی کنند اثبات نمایند مرگ اولریکه مینهوف " خودکشی " بوده است، نخواهند توانست اوضاع آلمان را تغییر دهند: یک " قانون استثنایی " سخت که در ۱۹۶۸، بسیار زودتر از زمان ظهور هر " گروه تروریستی " به اجراء گذاشته شد. غدغن سازی حزب کمونیست و تعقیبات ناشی از آن، که حتی زودتر بوده است. نظامنامه های اخیر که باید موقعیت طبقه کارمندان دولت را در برابر دست چپی ها از هر نظر تضمین نماید. و بالاخره قانون فقط از دو هفته پیش بر ضد " تحریک به خشونت ".

آن چه باعث مرگ اولریکه مینهوف گردید، شرایط آلمان بود. تندروی آنان که بحث کنندگان درباره تغییر شرایط را " تندروان " می خوانند:

اولریکه مینهوف، که در اواسط دهه ۳۰ تولد یافته بود،



واگنباخ

آن اندازه بالغ بود تا اشکال تظاهر آگاهی نازیسم را تجربه نماید. او در دهه ۵۰ نزد رنا ته ریمل (Renate Riemeck) [۲۰۰۳-۱۹۲۰] [۲۷]، که یک ضدفاشیست بود، می زیست. در آن تاریخ سوسیال دموکرات ها نیز بر ضد بازتسلیح بودند- امروز، با یک سوسیال دموکرات در پُست وزارت دفاع، آن ها به همان اندازه ای از یادآوری این ناراحت می شوند، که از به یاد آوردن اولین برنامه های پسا جنگ شان. زمانی که نظام وظیفه فدرال از نو به اجراء در آمد، کارزار ضدبازتسلیح جایش را به " کارزار ضد مرگ اتمی" داد، که در آن سوسیال دموکراسی نیز مشارکت داشت، در هر حال در آغاز امر. شکاف در جناح چپ عملاً ابتداء در نیمه دوم دهه ۵۰ صورت گرفت: سوسیال دموکراسی از " کارزار" خارج گردید، و به سوی ناتو و برنامه گودسبرگر (Godesberger Programm) [۲۸] سمت گیری نمود.

این ها اولین تجارب سیاسی اولریکه مینهوف بودند. طی ده سال بعد - از اواسط دهه ۵۰ تا اواسط دهه ۶۰ - اولریکه مینهوف به بااهمیت ترین روزنامه نگار چپ در جمهو ری فدرال [آلمان] تبدیل گشت. این او بود که به واضح ترین صورت یأس ها از تکامل واپس گرایانه سوسیال دموکراسی را بیان نمود. او بر ضد جنگ الجزایر، بر ضد قوانین استثنایی و بر ضد " ائتلاف بزرگ" بود. او برای پایان داده شدن به جنگ ویتنام و برای یک " سیاست شرق" تازه تهییج می نمود. در آخر او عمیقاً با دو مسئله اساسی مارکسیسم، یعنی واکاوی طبقاتی و مسئله خشونت انقلابی اشتغال یافت:

چه کسانی متعلق به طبقه استثمار شده و سرکوب شده هستند؟ و در ارتباط با این، آزادسازی این طبقه چگونه عملی است؟ این اندیشه ها اساس شان را در نکبت واقعی، مستقیماً فراگیر داشتند، و نه در بیگانگی نظری. و در این زمینه خاصه گروه های حاشیه ای جلب نظر می نمودند: محبوسان، کودکان پرورشگاه ها، افرادی که کاشانه شان را ترک می کردند و از حیث روانی کاملاً فرسوده شده بودند. به این گونه اولریکه مینهوف بسیار زود متوجه چیزی گردید، که بقیه ما ابتداء امروز شروع کرده ایم به درستی به فهمیم: صدمات روانی سرمایه داری، فقر برونی.

اولریکه طی سال ها درباره زندان ها و پرورشگاه ها گزارش آورد، او در محلات کار می کرد و ناظر دادخواهی ها بود. او در ۱۹۷۰ زندگی زیرزمینیش را آغازید و به پیکار آشکار برای تغییر شرائط فراخوان داد.

حتی این تصمیم مرتبط با شرائط ما بوده است: در آن نقطه زمانی - ۱۹۷۰ - پلیس اولین تظاهرات کنندگان را تیر زده بود. مبارزات بر ضد قوانین استثنایی بی ثمر بود، ترور بمب در ویتنام در نقطه اوجش بود و انتقاد سیاسی بیش از پیش در رسانه ها ممیزی می گشت.

ما بعد شاهد درنده خویی و جوش و خروش قدرت دولتی علیه " فراکسیون ارتش سرخ" گردیدیم.

" دسته بادر - مینهوف" " دشمن شماره ۱ دولت" نام گرفت، محلاتی در شهرها به طور کامل به محاصره درآمدند، هزاران نفر شبانه روز از سوی " خدمات امنیتی دولت"

تحت مراقبت قرار گرفتند، صدها مسکن تفتیش گردیدند - در آخر پلیس حتی به خود زحمت اول زنگ زدن و نشان دادن اجازه تفتیش را نمی داد: خیلی ساده در را با لگد باز می کردند و همه ساکنین و اوراق را با خود به ایستگاه پلیس می بردند. افزون بر این، پلیس در آن دو سال تعقیب بیش از آن پنج نفری را که کشتگان سوء قصدهای " فرا کسیون ارتش سرخ" بودند، به قتل رساند.

ما همه شاهد بودیم چگونه به نفی هدف سیاسی سوء قصدها می پرداختند و تعقیب عده ای " تبهکار" را ادامه می دادند، با وجود این که نسبت تعقیب ها در تناقض با این ادعا بود. ما شاهد بودیم چگونه از پخش شدن اعلانیه های سیاسی گروه جلوگیری به عمل می آمد. سرانجام ما کشف کردیم محاکمه اولریکه مینهوف چگونه صورت گرفت.

اولریکه مینهوف یکی از روشن بین ترین منتقدین از سرمایه داری در جمهوری فدرال بود. کسانی که از اعمال او به صورت " آنارشویست" انتقاد می کنند، تقریباً همیشه همانانی هستند که در قبل با او ضدیت می نمودند و وی را به عنوان منتقد به مسخره می گرفتند.

ما نباید فراموش کنیم. ما نباید شرایط خودمان را فراموش کنیم. اولریکه مینهوف در ۸ مه [به گزارش وزارت دادگستری آلمان غربی(سابق) در ۹ مه] درگذشت.

۳۱ سال پیش در چنین روزی جنگ پایان یافت. امسال در این روز دموکرات های مسیحی کارزار انتخاباتی برای پارلمان فدرال را با شعار " آزادی یا سوسیالیسم" آغازیدند. ما به شیوه روزا لوکزامبورگ(Rosa Luxemburg)[مقت. ۱۹۱۹ - ۱۸۷۹] و اولریکه مینهوف می گوئیم: " آزادی و سوسیالیسم!"

و به آنانی در جمع ما که رفتار مصممانه و جدی اولریکه مینهوف برای شان قابل درک نباشد، می توانیم دو مصراع از برتولت برشت را خاطرنشان سازیم:

" دریغ، ما که می خواستیم راه بر مهر هموار کنیم
خود نتوانستیم مهربان باشیم."

در ۱۵ مه ۱۹۷۶ **سئول های انقلابی** به دادگاه عالی در هام در وستفالن بمب اندازی می کند. در اعلانیه ای **سئول های انقلابی** عطف توجه می دهد، که این عمل " تنها یک نشانه ضعیف خشم و عزای ما به مناسبت قتل رفیق اولریکه مینهوف، تدارک دیده شده از مدتی پیش به وسیله مقامات [پلیس] حمایت دولت می باشد."

در ۱ ژوئن ۱۹۷۶ **سئول انقلابی - بریگاد اولریکه مینهوف** بمب هایی در مرکز فرماندهی ارتش آمریکا در فرانکفورت را به انفجار درمی آورد. این بریگاد در اعلانیه اش می گوید، که حمله را به صورت جزیی از پیکار مسلحانه بین المللی بر ضد امپریالیسم آمریکا

**دریغ، ما که می
خواستیم راه بر مهر
هموار کنیم
خود نتوانستیم
مهربان باشیم
برشت**



و تداوم پیکار ضدامپریالیستی که زندانیان سیاسی در استامبیم، کُلن - او سندورف و غیره به پیش می‌برند، استنباط می‌کند.

در ۱۱ ژوئن ۱۹۷۶ هفته نامه ضدفاشیستی **Die tat** (اقدام) اسنادی مربوط به آموزش شکنجه در ارتش منظم فدرال ارائه می‌کند.

در ژوئن آخرین نوشتجات مینهوف ضبط می‌شود. این آخرین نوشتجات، مرکب از نامه‌ها، اوراق کار و یک سخنرانی مینهوف، به کوشش اعضای زندانی آر.آ.اف تنظیم شده، و از طرف کمیته بین‌المللی دفاع از زندانیان سیاسی در اروپای غربی انتشار یافته بود.

در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۶ در یک "کنفرانس اروپایی درباره امنیت داخلی" تصمیم بالا بردن سطح تمامیت دستگاه "امنیتی" اروپا اتخاذ می‌گردد. بنابراین تصمیم باید فرما ندهی‌های ویژه بین‌المللی با مدل آلمانی تشکیل داده شوند، و دستگاه‌های پلیس در زمینه‌های تکنولوژیک و تسلیحات و غیره یک پارچه گردانده شوند.

در پایان ژوئن ۱۹۷۶ حزب فرانسوی پی.اس.یو (اختصار حزب وحدت سوسیالیستی) **(Parti Socialiste Unifié (PSU))** تشکیل یک "دادگاه راسل" (Russel Tribunal)^{۲۶} برای رسیدگی به اختناق در جمهوری فدرال آلمان را پیشنهاد می‌کند.

در سپتامبر ۱۹۷۶ بستگان زندانیان سیاسی نامه سرگشاده زیر را منتشر می‌سازند:

" نامه سرگشاده

به وزیر دادگستری جمهوری فدرال آلمان!

به وزرای دادگستری دول جزء!

از بستگان زندانیان سیاسی در جمهوری فدرال:

ما - بستگان زندانیان سیاسی در جمهوری فدرال - مطالبه می‌کنیم، که اعضای خانواده‌های ما به عنوان اسرای جنگی مطابق با دستورالعمل‌های قرارداد ژنو به رسمیت شناخته شوند!

جمع تلاش‌های تا کنونی ما جهت واداشتن شما به تغییر شرائط منعدم‌کننده در زندان‌ها که اعضای خانواده‌های ما تحت آن‌ها به سر می‌برند، بی‌نتیجه بوده است. بر اساس تصمیمات ویژه دادستانی دولت برای مدت درازی تنها ما اجازه ملاقات با زندانیان سیاسی را داشته‌ایم. و بعضی از ما دیگر برای ملاقات به زندان نمی‌رویم، اما به قبرستان.

اعضای خانواده‌های ما از زمان دستگیری‌شان - برخی در بیش از ۵ سال پیش از این - مورد رفتار تبعیض آمیز قرار گرفته‌اند. آن‌ها چند سال حبس انفرادی شده‌اند، از زندگی عادی در زندان جدا گردانده شده‌اند، در سلول‌های تک نفره حفظ می‌شوند.

انفراد ممتد قتل تدریجی است!

آسترید پرول (Astrid Proll) [و. ۱۹۴۷] را اجباراً به علت عواقب جدی شکنجه حبس انفرادی از زندان آزاد ساختند.



هامرشمیت

در اعلامیه پائیز ۱۹۷۵ پروفسور دکتر راش (Rasch)، پروفسور دکتر دابلوی مند (W. Mende)، پروفسور دابلوی آ. مولر (W.A. Müller) و پروفسور دکتر جی. شرودر (J. Schröder) تأکید کرده اند، که اعضای خانواده های ما گودرون انسلین، یان کارل راسپه، آندراس بادر و اولریکه مینهوف نیاز مبرم به معالجه دارند، و این نیاز به معالجه معلول حبس انفرادی آن هاست. شما - آقایان وزرای دادگستری - درمورد شرایط زندان مسئول هستید و هم چنین - در طول مدتی که عهده دار شغل دولتی بوده اید - مسئول مرگ کاتارینا هامرشمیت (Katharina Hammerschmidt) [۷۵ - ۱۹۴۳]، هالگا مینس، زیگفرید هائو سنر و اولریکه مینهوف می باشید، زیرا آن ها خوب یا بد در زندان در اختیار تصمیمات شما قرار گرفته بودند.

ما - بستگان - می دانیم، که هیچ کدام از آن نامبردگان رغبتی به مرگ نداشته اند. هر چهار تن آنان تا دم آخر برای زندگی شان مبارزه کرده اند. در خاتمه سومین اعتصاب غذا (در فوریه ۱۹۷۵) اعضای خانواده های ما پس از رد شدن مطالبه شان درمورد برابری با زندانیان دیگر خواستار گردآوری شدن در یک زندان واحد بودند. شرط بقای زندانیان سیاسی گردآوری شان در یک زندان واحد است.

در مصاحبه ای در ستاره مورخ ۲۰/۵/۷۶ پروفسور دکتر دابلوی راش تأکید کرده، که " آن چه برای بهسازی مؤسسه زندان مهم است، نه کتاب ها، تلویزیون و جراید، اما از میان برداشتن افراد می باشد."

درمورد گردآوری زندانیان سیاسی در یک جا او تأکید کرده است: " زیرا فقط در چنین گروهی است، که حداقل می توان بدترین عواقب انفراد، به صورتی که در استا مهیم بروز می کند، را کاهش داد." ولیکن امیدی برای حذف رفتار تبعیض آمیز، متوقف شدن بازداشت انعدامی وجود ندارد.

تشدید اخیر حبس انفرادی بعضی از زندانیان و بدتر شدن وضع مخاطره آمیز کارل هینز روتس (Karl-Heinz Roths) و ولفگانگ گروندمان (Wolfgang Grundmann) به نحو وحشت ناکی بر ما روشن می سازد، که این دولت ابایی از ستاندن قربانیان بیش تری ندا رد. رفتار تبعیض آمیز با اعضای خانواده های ما دقیقاً واضح می کند، که این دولت آن ها را نه به صورت تبهکاران، اما مخالفان سیاسی تلقی می نماید.

اعضای خانواده های ما به صورت انسان ها وظیفه متوقف ساختن هر شکلی از قتل عام را به هر وسیله ای تقبل کرده اند. پیش از همه تأسیسات آمریکا در جمهوری فدرال اهداف حملات فراکسیون ارتش سرخ بوده اند مثلاً: مرکز سیا در آ.جی. فاربنها ئوس (AG-Farbenhaus) در فرانکفورت و تأسیسات کامپیوتر در هیدلبرگ در فرماندهی مرکزی نیروهای آمریکا در اروپا، از همان جا که قتل عام در ویتنام برنامه ریزی و هدایت گشته است.

دقیقاً به علت مقاومت در برابر قتل عام در ویتنام و کمک جمهوری فدرال به این [قتل عام]، اعضای فراکسیون ارتش سرخ و جمیع زندانیان سیاسی مبارز بر ضد این سیستم اکنون تحت شرایط انعدامی در زندان های جمهوری فدرال قرار داده شده اند. تنها کاربری ضمانت حقوقی بین المللی تنظیم و کنترل شده قادر به تضمین زندگی اعضای خانواده های ما می باشد.

بنابراین ما مطالبه می کنیم:

- که زندانیان سیاسی به عنوان اسرای جنگی به رسمیت شناخته شوند!
- که قرارداد ژنو در مورد رفتار با اسرای جنگی در خصوص زندانیان سیاسی رعایت گردد!

و ما مطالبه می کنیم:

- که حبس انفرادی از میان برداشته شود و بازداشت انعدامی متوقف گردد!
- که کارل هینز روتس و ولفگانگ گروندمان فوراً از شرایط مناسب تر در زندان بر خوردار شوند!

امضاء ها "

در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۶ قوانین جدید " مبارزه علیه تروریسم" به اجراء گذاشته می شوند.

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶ نیروهای آمریکایی در برلین غربی (سابق) یک تمرین مبارزه ضدتروریستی انجام می دهند.

در اکتبر ۱۹۷۶ در آخرین ماه ها و هفته ها پلیس به حملات ناگهانی به روزنامه فروشان و مغازه های کتاب فروشی و غیره چپ می پردازد.

در اکتبر ۱۹۷۶ یک کمیسیون بین المللی برای تحقیق شرایط مرگ مینهوف تشکیل می گردد.

در ۲ دسامبر ۱۹۷۶ به وکیل دعاوی استروبل، که مشغول دفاع از " کماندو هالگا مینس" است، اتهاماتی نسبت داده می شود. دادستان دولت از دادگاه محکومیت او را طبق ماده ۱۲۹ خواستار می گردد، که حاکی است، کسی که یک سازمان تبهکارانه ایجاد نماید، عضو آن باشد، برای آن تهییج یا از آن حمایت نماید، می تواند تا ۱۰ سال حبس در زندان محکوم گردد. اتهامات به استروبل عبارتند از این که او از جمله وکیل دعاوی ماهر بوده است؛ تقریباً با کلیه اعضای زندانی گروه بادر - مینهوف ملاقات داشته است؛ از اعتماد زندانیان برخوردار بوده است و غیره.

در دسامبر ۱۹۷۶ **سنل های انقلابی** به بمب اندازی به چند تأسیسات نظامی آمریکا در آلمان، از آن جمله به پایگاه هوایی راین ماین (Rhein-Main-Airbase) می پردا زد، و اعلانیه زیر را به این مناسبت صادر می نماید:

" **سنل های انقلابی** امروز از طریق بمب اندازی باشگاه افسران در پایگاه هوایی راین ماین را منهدم ساخت.

این حمله تداوم پیکار ضدامپریالیستی در جمهوری فدرال آلمان و به هدف حمله به و تضعیف روحیه دشمن است ...

پایگاه هوایی راین ماین ارتش آمریکا رابطه نظامی مستقیم و مهم با آمریکا به شمار می رود. آن به صورت مرکز پایگاه های نظامی آمریکا در اروپا، آسیا و آفریقا عمل می کند و مجهز به یک واحد تماس تلگرافی بی سیم و تلفنی سیما می باشد.

مامورین استخدام شده در این جا تا کنون تجارب غنی ای از عملیات نظامی در ویتنام، کینشاسا، مانیلا و [مجمع الجزایر] فیلیپین اندوخته اند. علت این که دقیقاً جمهوری فدرال [آلمان] از وجود نظامیان آمریکا، سرمایه آمریکا و خدمات اطلاعاتی مملو است، آنست که این ها خود را در سرزمین خودی احساس می کنند. امپریالیسم آمریکا خود را این جا در شعبه اصلیش، در جمهوری فدرال امپریالیستی امن تر از هر جای دیگر دنیا حس می نماید. برتافتن امپریالیسم یعنی اجازه دادن به تکرار مورد شیلی، یعنی اجازه دادن به اشغال خو نین همیشه ایرلند شمالی، یعنی امکان دادن به جمهوری فدرال آلمان برای خفه کردن جریان انقلابی در پرتغال، یعنی تماشاگر قتل عام فلسطینیان بودن و ممکن کردن " راهبرد گُنش پذیر سازی" در ممالک جنوبی آفریقا - راهبردی که صرفاً هدف پیاده ساختن استعمار اقتصادی را دنبال می نماید.

برتافتن امپریالیسم یعنی ناظر بودن بر این که چگونه سیما، آی.تی.تی (ITT)، چیس مانها تان (Chase Manhattan) و زیمنس (Siemens) در دهه ۷۰ دیگر بار چنگال های شان را در گلوی آمریکای لاتین فرو می کنند، و با شکنجه، مسلسل و کوکا کولا (Coca cola) امید تمام یک قاره به هستی انسانی شایسته ای را به یأس مبدل می سازند. یعنی ناظر گُنش گرایانه نفرت زایی جهان شمول علیه پیکارگران مقاومت بودن.

فرهنگ امپریالیستی فرهنگ مرگ است: آن با کودکانش، پیرانش بدرفتاری می کند، آن انسان ها را به صورت مردم پلاستیکی درمی آورد و احساسات، اندیشه ها و رفتارها را برنامه ریزی می کند. ما اغذیه بیش تر و وسایل بیش تری در اختیارمان داریم، ولی همزمان تحت فشار رقابت به سر می بریم، ما نامطمئن و بیمناک هستیم. کار ما بی معنی است، کار سخت و یک نواخت از پیش برنامه ریزی شده است. ما تکنولوژیک هستیم، ما پیش رفت عظیمی کرده ایم - " پیش رفت"ی که به بهاء زندگی انسان های کثیری تمام شده است: هیروشیما، کونترگان، سو سو ... سرطان از مسموم شدگی آب، هوا و مواد خوراکی از عوامل گُشنده است.

جنگ روانی بر ضد مردم کشور از مدت ها پیش یک واقعیت گردیده و امروز به حد کمال رسانده می شود: چنان که ارتش آمریکا به آزمایش گاز مرگ آور با انباشتن تونل های راه آهن و سم مرگ زا با استفاده از لوله های آب آشامیدنی سرگرم است، برلین غربی [سابق] را برای تمرین مقابله با ناآرامی های احتمالی و خیزش های احتمالی مردم آلمان به یک شهر ارواح تبدیل می سازد ...

فرهنگ امپریالیستی

یک فرهنگ مرگ است

ضدامپریالیسم

انقلاب فرهنگی ماست

چندین سئول انقلابی بسازید

سئول های انقلابی "

در ۱۳ ژانویه ۱۹۷۷ پیشنهاد قانونی اجازه دادن به پلیس برای شلیک به قصد قتل تبهکاران مشکوک بحث شدیدی دامن می زند، زیرا چنین اجازه ای یک سان با به اجراء گذاشتن مجازات مرگ به طور غیررسمی و بدون محاکمه است.

در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ جمهوری فدرال آلمان موفق به جلب توافق ۱۹ دولت عضو شور ای اروپا برای امضاء قراردادی راجع به مبارزه علیه تروریسم می گردد. این قرارداد جنا بی سازنده عملیات سیاسی، سازمان ها و اشخاص صاحب عقیده سوسیالیستی یا گرا یش سوسیالیستی می باشد. قرارداد حق تقاضای پناهندگی سیاسی در کشور دیگری را از اشخاص سلب می کند.

مرزداری در گزارش سالانه اش اطلاع می دهد، که توسعه این قوه تقریباً به طور کامل عملی شده است. مرزداری اکنون دارای تقریباً ۲۲/۰۰۰ "سرباز" برگزیده می باشد. در اواسط مارس ۱۹۷۷ ارگان های ممیزی و سرکوب یک عملیات کشوری بر ضد چپ عموماً و مغازه های کتاب فروشی چپ خصوصاً به اجراء درمی آورند. ۴۰ انتشارات و چاپخانه به علت پخش کتابی منتشرشده در سپتامبر ۱۹۷۶ حاوی اسناد باشمولی مر بوط به کاربری بند " ۸۸۸" (88A) قانون کیفری درخصوص " تحریک به اعمال مجازات بار ناقض قانون اساسی" مورد بازرسی قرار می گیرند.

در ۲۹ مارس ۱۹۷۷ اعضای زندانی آر.آ.اف در استامهیم اعتصاب غذای تازه ای می آغازند، و علت آن را در اعلانیه زیر توضیح می دهند:

" آن ها که وضعیت شان را درک کرده اند، چگونه ممکن است متوقف گردانده شوند؟ روبه رو با این واقعیت که دولت در عرصه بی حقوقی وضعیت استثنایی مداوم عمل می کند، و آن طی شش سال کار [پلیس] حمایت دولت نشان داده است، که حقوق بشر و حقوق اساسی در رابطه با تجسس، محاکمات ما و در زندان ها فقط یک برگ کاغذ است، ما مطالبه می کنیم، که با زندانیان عضو گروه های مقاومت ضدامپریالیستی سرگرم مبارزه در جمهوری فدرال، بر طبق پایبندی های حداقل قرارداد ۱۹۴۹ ژنو، به ویژه فصول ۳، ۴، ۱۳، ۱۷ و ۱۳۰ رفتار گردد. این حداقل بدان معناست، که زندانیان سیاسی در هامبورگ، کایسرسلانوترن، گُلن، اسن، بر لین، استراتوبینگ و استامهیم به توانند در گروه های ۱۵ نفره به هم به پیوندند؛ گروه هایی که قادر به تماس با یکدیگر باشند، و این مطابق با مطالباتی است که همه وکلای دعاوی تحت محاکمات اعضای آر.آ.اف به پیش کشیده اند.

سوای آن خواستاریم

۱. که حبس انفرادی و جداسازی گروه ها در زندان های جمهوری فدرال حذف شوند، و شعبات انفرادی ویژه ای که زندانیان به منظور قرار گرفتن تحت جاسوسی الکترونیکی و سوء استفاده شدن از صحبت های شان در آن ها حفظ می گردند، برچیده شوند.

۲. که به حقیقت مرگ هالگا مینس، زیگفرید هائوسنر و اولریکه مینهوف توسط یک کمیسیون تحقیق بین المللی رسیدگی گردد، به کار این کمیسیون کمک شود، و نتایج آن در جمهوری فدرال به اطلاع عموم به رسد.

۳. که دولت به اطلاع عموم به رساند، اخبار

- درباره این که آر.آ.اف نقشه به انفجار در آوردن سه بمب در اشتوتگارت داخلی را کشیده بوده

(ژوئن ۷۲)،

- درباره این که آر.آ.اف حمله موشکی به میادین ورزشی مملو از وجود تماشاگران در جریان بازی های جام جهانی فوتبال را کشیده بوده (تابستان ۷۴)،

- درباره این که آر.آ.اف نقشه آلودن آب آشامیدنی یک شهر بزرگ را کشیده بوده (تابستان ۷۴)،

- درباره این که آر.آ.اف گاز خردل ریخته بوده و نقشه استفاده از آن را داشته است (تابستان ۷۵)،

- درباره این که کماندو هالگا مینس فاعل انفجارات در ساختمان سفارتخانه [آلمان فدرال] در استکهلم بوده است (آوریل ۷۵)،

- درباره این که آر.آ.اف قصد مسموم ساختن بودن سی با زباله اتمی را داشته است (سپتامبر ۷۵)،

- درباره این که آر.آ.اف نقشه حمله به نیروگاه های هسته ای و ذخیره سلاح هسته ای، شیمیایی و باکترولوژیک را داشته است (از ژانویه ۷۶)،

- درباره این که آر.آ.اف نقشه حمله به یک میدان بازی و گروگان گیری بچه ها را کشیده بوده است (مارس ۷۷)،

تماماً حاصل جنگ روانی هستند، و به مقصود جلوگیری از همبستگی گروه های مقاومت، منزوی و منعقد ساختن آن ها طرح شده اند؛ که همه این اخبار ساختگی هستند، و نه پلیس، خدمت اطلاعاتی یا سیستم حقوقی هیچ مدرکی برای اثبات آن ها ارائه نکرده اند. اعتصاب غذا یکی از نشانه های همبستگی ماست

- با اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی برای نیل به وضعیت اسرای جنگی،

- با اعتصاب غذای اعضای زندانی آی.آ.آ. در زندان های ایرلند و انگلیس برای نیل به وضعیت سیاسی، که - در اثر قوانین ضدتوروریسمی که جمهوری فدرال ابداع کرده و به آن ها در سطح اروپا اعتبار بخشیده است - از آن محروم گردانده شده اند،

- با مطالبات اعضای زندانی آی.تی.آ و سایر گروه های ضدفاشیستی در مورد عفو عمومی در اسپانیا،

- با کلیه آن ها که به علت پیکار برای انقلاب اجتماعی و خودمختاری ملی به اسارت کشیده شده اند،

و

- با کلیه آن ها که آغاز به ایستادگی در برابر تجاوز به حقوق بشری شان، بر ضد فلاکت و استثمار خشونت آمیز در زندان های جمهوری فدرال نموده اند.

تسلیح ایستادگی!

سازمان دهی غیرقانونیت!

پیکار ضدامپریالیستی تهاجمی!

استامبیم ۲۹ مارس ۷۷ برای اعضای زندانی آر.آ.اف. "

در ۳۱ مارس ۱۹۷۷ Frankfurter Rundschau (فرانکفورتر روندشائو) می نویسد، که انسلین - طبق اطلاعات یک پزشک - قوایش را کلاً از دست داده است.

در ۷ آوریل ۱۹۷۷ دادستان فدرال زیگفرید بوباک (Siegfried Buback) به وسیله " کما ندو اولریکه مینهوف" اعدام می گردد. کماندو با صدور اعلانیه ای علت اعدام بوباک را



جسد روپوشی شده بویاک دادستان فدرال.

توضیح می دهد:

" برای [کیفر] " بازی گران خود سیستم"، برای [کیفر] کسانی از قبیل بویاک تاریخ همیشه راه های تازه ای می یابد.

۷۷/۴/۷ **کماندو اولریکه مینهوف** دادستان فدرال زیگفرید بویاک را اعدام کرد. بویاک مستقیماً مسئول قتل هالگا مینس، زیگفرید هائوسنر و اولریکه مینهوف بود.

او در منصب دادستانی فدرال - به مثابه جزء ارتباطی و موزون ساز مرکزی بین مؤسسه حقوقی و خدمات اطلاعاتی آلمان غربی [سابق] در همکاری با سیا و کمیته امنیت ناتو - این قتل ها را صحنه سازی و هدایت نموده است.

با صحنه سازی بویاک

هالگا عمدتاً در ۷۴/۱۱/۹ در اثر تغذیه بد و تعمداً تغییر زبردستانه نقطه زمانی انتقال داده شدن او از ویتلیش به استامهیم به قتل رسید. حساب گری دادستانی دولت شکستن اعتصاب غذای جمعی زندانیان با بازداشت انعدامی از طریق اعدام یک کادر بود، پس از آن که به علت تر تیب دادن قتل آندراس [بادر] با متوقف ساختن تغذیه اجباری او ممکن نگردید.

با صحنه سازی بویاک

زیگفرید، که کماندو هالگا مینس را هدایت می نمود، و قادر به اثبات این بود، که **فرماندهی متحرک مشارکتی (ام.ای.ک) (Mobile Einsatz Kommando (MEK))** آلمان غربی [سابق] فاعل انفجارات در سفارتخانه در استکهلم بود، در ۷۵/۵/۴ گشته شد. او درحالی که در اختیار کامل داد ستانی دولت و پلیس جنایی فدرال قرار گرفته بود، به جمهوری فدرال آلمان تحویل داده شد و تحت شرایط مخاطره آمیزی به زندان اشتوتگارت - استامهیم منتقل گردید - این به منزله مرگ قطعی او بود.

با صحنه سازی بویاک

اولریکه در ۷۶/۵/۹ با عملیات [پلیس] حمایت دولت اعدام گردید. مرگ او به منظور نمایا ندن بیهودگی سیاستی که او برای آن می ستیزید، خودکشی جلوه داده شد. قتل آخرین مرحله تلاش دادستانی دولت برای وانمودن اولریکه به صورت از رشد عقلانی بازمانده از طریق جراحی اعصاب اجباری او و معرفی به صورت - تخریب شده - در جریان محاکمه در استامهیم و جلوه دادن مقاومت مسلحانه به صورت یک بیماری بود. اما این نقشه در اثر اعتراض بین المللی عملی نگردید.

نقطه زمانی قتل دقیقاً برنامه ریزی شده بود:

او پیش از به عمل آمدن ابتکارات تعیین کننده در محاکمه، پیش از درخواستنامه وکیل دعاوی که می باید به توسط حملات آر.آ.اف به مراکز فرماندهی آمریکا در فرانکفورت و هید لبرگ در ۱۹۷۲، مشارکت جمهوری فدرال در تجاوز آمریکا با نقض قوانین بین المللی به ویتنام را توضیح دهد؛

اولریکه پیش از به عمل آمدن بازپرسی از شهود در محاکمه کماندو هالگا مینس در دوسلد ورف، به قتل رسید. در این جا او قادر به شهادت درمورد شکل افراطی شکنجه ای بود که وی را ۸ ماه در بخش مُرده [ی زندان] تحت آن قرار داده بودند؛

او پیش از محکومیت به قتل رسید -

زیرا افکار بین المللی منتقد شکل گرفته در اثر محاکمه نمایشی در استامبلیوم و ارائه بد گمانانه خشونت امپریالیستی از سوی آن چیزی را که می باید به دولت فدرال تفهیم کرده بود، و قضیه می رفت تا باری بر دوش دولت گردد.

سرگذشت اولریکه روشن تر از سرگذشت اکثر مبارزین تاریخ راوی تداوم ایستادگی است.

او برای جنبش انقلابی تجسم کارکرد پیشآهنگ ایدئولوژیک بود، و صحنه سازی بوباک: خودکشی ادعایی با عطف توجه به همین به عمل آمد: مرگ او - که از سوی دادستان دولت به صورت " بینش درهم شکستگی" سیاست مسلحانه تعبیر گردید - هدف تخریب اخلاقی گروه، پیکار و تأثیراتش را دنبال می کرد.

نقشه دادستان دولت، که از ۷۱ تعقیب و محاکمه آر.آ.اف بوده، پی رو خطوطی است که کمیته امنیت ناتو (NATO's Security Committee) برای راهبرد ضدبراندازی (Counter-subversive strategy) تعیین نموده است: جنایی سازی مقاومت انقلابی - و گام های راهکارانه نفوذ، تفرقه افکنی و منزوی سازی چریک های شهری و نابود نمودن رهبران آنان.

در چارچوب راهبرد ضدبراندازی جمهوری فدرال امپریالیستی علیه چریک شهری، مؤسسه حقوقی ابزار پیش برنده جنگ - در تعقیب چریک شهری کُنش گر و غیرقانونی و در انعدام نهایی اسرای جنگی است.

بوباک - به قول اشمیت [صدراعظم] " یک مبارز پرحرا رت" برای این دولت - مبارزه بر ضد ما را به صورت جنگ درک کرد و به پیش برد: " من از جنگ جان به دربرده ام. و این یک جنگی است با وسایل دیگر."

جنگ انقلابی - چیزی که پلیس هایی از نوع بوباک هرگز قادر به درکش نیستند - عبارت است از همان تداوم، همبستگی، عشق^[۳۰] نمونه عملیات چریکی.

ما درصدد جلوگیری از کُشته شدن مبارزین مان در زندان های آلمان غربی [سابق] هستیم، دادستانی دولت توانایی حل مسئله تداوم مبارزه زندانیان را به شکلی مگر انعدام شان ندارد.

ما درصدد جلوگیری از این هستیم، که دادستانی دولت و ارگان های حامی دولت انتقام عملیات چریک های شهری در بیرون [از زندان ها] را از مبارزین زندانی به ستاند.



خطوطی که کمیته

امنیت ناتو برای

راهبرد ضدبراندازی

تعیین نموده است:

جنایی سازی مقاومت

انقلابی - و گام های

راهکارانه نفوذ،

تفرقه افکنی و

منزوی سازی چریک

های شهری و نابود

نمودن رهبران آنان.

در چارچوب راهبرد

ضدبراندازی جمهوری

فدرال امپریالیستی

علیه چریک شهری،

مؤسسه حقوقی ابزار

پیش برنده جنگ - در

تعقیب چریک شهری

کُنش گر و غیرقانونی

و در انعدام نهایی

اسرای جنگی است.

اعلانیة سیاسی " کماندو

اولریکه مینهوف "



ما در صدد جلوگیری از این هستیم، که دادستانی دولت از چهارمین اعتصاب غذای جمعی زندانیان با مطالبه حداقل حقوق بشر، برای گشتن آندراس، گودرون و یان [راسپه] - به شیوه ای که جنگ روانی علناً به پیش برده شده پس از مرگ مینهوف صورت گرفته - سوء استفاده نماید.

کماندو اولریکه مینهوف

فراکسیون ارتش سرخ

مقاومت مسلحانه و جبهه ضدامپریالیستی در اروپای غربی را سازمان می دهد

جنگ را در متروپول ها در چارچوب پیکار آزادی بخش بین المللی به پیش می برد."

پس از اعدام بوباک تی.دی.یو / تی.اس.یو برای دومین بار تصویب قوانین جدیدی را که تشدیدکننده بیش از پیش امنیت داخلی کردند، خواستار می شوند.

در ۲۲ آوریل ۱۹۷۷ ۶۶ ملت - توأمأ جمهوری فدرال آلمان - در کنفرانس ژنو متفقاً تصمیم می گیرند، که در آینده چریک ها باید برخوردار از وضعیت جنگی گردند، و به صورت اسرای جنگی تحت محافظت منظم قرار گیرند.

به این مناسبت وکلای دعاوی زندانیان سیاسی نامه زیر را به دولت فدرال ارسال می دارند:

" به

دولت فدرال

بُن

کنفرانس دادگاه نظامی تشکیل شده در ژنو، در ۱۹۷۷/۴/۲۲ با توافق جمهوری فدرال آلمان تصمیم گرفته است، که افراد چریک شهری به اسارت گرفته شده باید برخوردار از حمایت مشابه از اسرای جنگی منظم مطابق قرارداد ۱۹۴۹ ژنو باشند.

مسئولین سال ها لجوجانه از برابرسازی چریک های شهری زندانی با سایر زندانیان خودداری نموده اند. بنابراین وکلای دعاوی زندانیان در حال اعتصاب غذا مطالبه می کنند، که با آن ها مطابق تضمینات قرارداد ژنو رفتار گردد. این درمورد چریک های شهری زندانی در جمهوری فدرال به این معناست: حذف حبس انفرادی و آمیزش حداقل ۱۵ زندانی با یکدیگر.

زندانیان در خطر حاد حیاتی قرار دارند. آن ها با اعتصاب غذای شان در تلاش تحقق داده شدن به مطالباتی هستند، که اکنون از نظر بین المللی شامل ممالک امضاء کننده، توأمأ جمهوری فدرال آلمان در زمینه چگونگی رفتار با چریک های شهری می باشند.

امضاء ها "

در ۲۸ آوریل ۱۹۷۷ اعضای زندانی آر.آ.اف بادر، انسلین و راسپه به حبس ابد به اضافه ۱۵ سال حبس به جرم ارتکاب قتل، سعی ارتکاب قتل و غیره محکوم می گردند.

در ۲ مه ۱۹۷۷ زندانیان سیاسی اعتصاب غذای شان را پایان می بخشند، زیرا اطلاع می یابند، که مقامات مایل به رسیدگی به مطالبه آن ها درمورد حذف حبس انفرادی می باشند.

در ۷ مه ۱۹۷۷ - سی و دومین سالگرد تسلیم فاشیسم هیتلری - در هامبورگ یک همایش بین المللی بزرگ برای تشکیل " دادگاه راسل" با تکلیف رسیدگی به سرکوب در آلمان غربی(سابق) برگزار می گردد.

در ۲ ژوئن ۱۹۷۷ افشاء می شود، که دو فاشیست فرانسوی در شعبه فرانسه کمیته بین المللی دفاع از زندانیان سیاسی در اروپای غربی، که بالاخص با قضیه اعضای زندانی آر.آ.اف اشتغال دارد، نفوذ نموده اند.

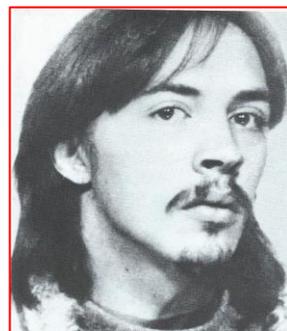
در ۵ سپتامبر ۱۹۷۷ " کماندو زیگفرید هائوسنر" هانس مارتین شلیر (Hanns-Mart in Schleyer)، رئیس اتحادیه صنفی فدرال صنعت آلمان و اتحادیه فدرال کارفرمایان آلمان (Der Bundesverband der Deutschen Industrie & Die Bundesvereinigung der Deutschen Arbeitgeberverbände) را در گُلن به هدف مبادله او با اعضای زندانی آر.آ.اف می رباید، و او را تا ۱۸ اکتبر سال مزبور به عنوان گروگان خود حفظ می نماید. (این چند هفته به " پائیز آلمان" موسوم می گردد.) کماندو از آغاز تا پایان عملیات ربایش شلیر ۹ اعلانیه صادر می نماید. (این اعلانیه ها ضمیمه کتاب **Die Entführung und Ermordung des Hanns Martin Schleyer** - ربایش و اعدام هانس مارتین شلیر)(۲۰۰۲)، خاطرات عضو مرکزی کماندو مذکور، پیتر یورگن بوک (Peter-Jürgen Boock)(و. ۱۹۵۱) می باشند.)

به رهبری صدراعظم وقت اشمیت دولت فدرال یک کمیته مشورتی موسوم به " ستاد بحران بزرگ" فرامی خواند. در این کمیته یک " خط مشی سخت" تعیین می گردد: شلیر نباید مبادله گردد، و مذاکرات با ربایندگان او باید تا در تنگنا انداختن شان به درازا کشیده شود.

بوک به همراه تنی چند دیگر به منظور ملاقات با چریک های فلسطینی به بغداد سفر می نماید. در آن جا رهبر فرماندهی ویژه پی.اف.ال.پی (PFLP - Special Comma) ^{۳۱} به آر.آ.اف یک عملیات پشتیبانی کننده فلسطینی به صورت ربایش یک هواپیما متعلق به شرکت هواپیمایی " لوفتهانسا" (Lufthansa) آلمان را پیشنهاد می نماید، که مورد قبول آر.آ.اف قرار می گیرد. برطبق نقشه هواپیمایی به نام " لاندسهوت" (Landshut) با سرنشینانش به وسیله یک کماندو فلسطینی در ۱۳ اکتبر ربوده می شود.



شلیر رئیس اتحادیه صنفی صنعت و کارفرمایان آلمان، گروگان آر.آ.اف.



بوک



هوایمای آلمانی ربنده شده " لاندسهوت".



سایح، عضو کماندو فلسطینی هوایما زبا.

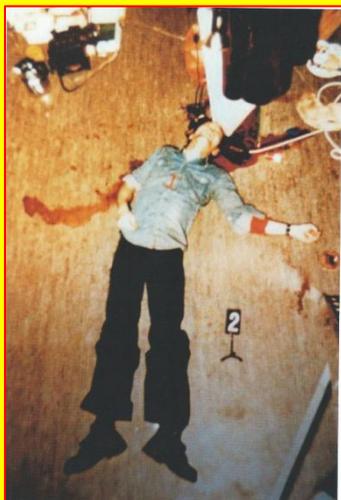
در ۱۴ اکتبر مطبوعات دو اعلانیه مربوط به هوایماربایی را دریافت می دارند؛ یکی از آن ها از سوی آر.آ.اف و دیگری از سوی پی.اف.ال.پی است. مطالبه آر.آ.اف آزادی اعضای زندانی آر.آ.اف در آلمان غربی(سابق) و مطالبه پی.اف.ال.پی آزادی چند عضو آن از زندان های ترکیه با سربها بزرگ است.

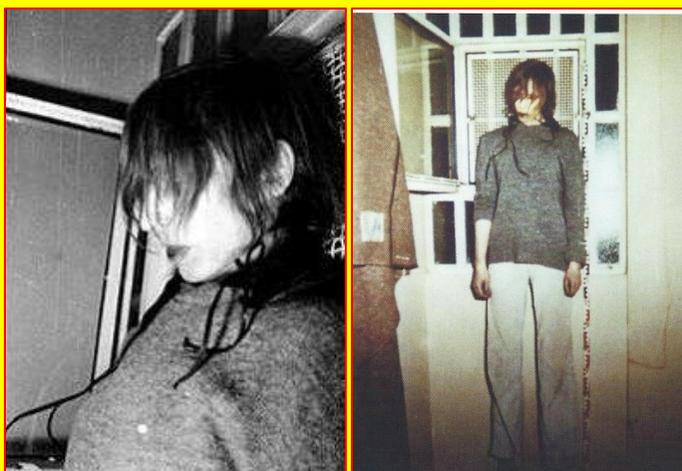
در ۱۷ اکتبر اکتبر هوایمای ربنده شده در موگادیشو(سومالی) به زمین می نشیند. خلبان کشته می شود. همزمان گروه مرزدار۹(جی.اس.جی ۹)(Grenzschutzgruppe 9(GSG9)) نقشه هجوم آوردن به هوایما را می کشد، که حوالی نیمه شب همان روز با موفقیت انجام می گیرد. سرنشینان آزاد گردانده می شوند، و همه هوایماربایان، به استثناء یک چریک زن فلسطینی به نام سهیلا سایح، کشته می شوند.

در ۱۸ اکتبر " کماندو زیگفرید هائوسنر"

تصمیم اعدام شلیر را اتخاذ می کند. در بامداد ۱۹ اکتبر در یک جنگل نه چندان دور از مرز بلژیک - فرانسه شلیر اعدام می گردد. پیش از ظهر همان روز روزنامه فرانسوی **Libération** (آزادی) اعلانیه آر.آ.اف مربوط به اعدام شلیر را دریافت می کند.^{۳۲} در ۱۸ اکتبر ۱۹۷۷ اجساد بادر، انسلین^{۳۳} و راسپه در سلول های شان یافته می شوند. مرگ آن ها از سوی مقامات زندان استامبیم رسماً " خودکشی" اعلام می گردد.

جسد بادر در زندان





جسد انسلین در زندان



جسد راسپه در زندان

اعضای زندانی سیاسی آر.آ.اف

مقامات دولت تقریباً از هیچ شکلی برای آرایش آر.آ.اف و کوبیدن مهر مایوسان و جانیمان حیوان صفت و غیره بر آن‌ها فرونگذارند.

مقامات در همکاری تنگاتنگ با رسانه‌های جمعی کم و بیش یک شکل به گفتمان یک "سیاست اطلاعات تهاجمی" گسترده و تقریباً روزانه، راهکارانه پلیسی، به عبارت دیگر کارزار نفرت زایی برضد چریک‌های شهری و عموماً چپ به پیش بردند. بر پایه این سیاست، مقامات رسانه‌های جمعی را با اطلاعات ساختگی برای کاربری در کارزار نفرت زایی تغذیه کردند.

در زندان‌ها اعضای آر.آ.اف "بازداشت انعدامی" می‌گردیدند، و تحت شکنجه "حبس انفرادی" به صورت Sensorial deprivation قرار داده می‌شدند: زجر دادن حواس پنجگانه

بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساوایی (لامسه) از طریق " محروم سازی" مؤثر (dep rivation) در زیر نظر داشت های احساسی (sensorial).

زندانیان در سلول های انفرادی ویژه از نظرات اجتماعی، سیاسی و حتی صدایی از دنیای بیرون جدا ساخته می شدند. در دهه ۷۰ در آلمان غربی (سابق) بخش های انفرادی در تقریباً ۱۵ زندان برقرار گشتند. امکان تماس زندانیان با یکدیگر عموماً به حداقل محدود می شد، و در مراحل - اغلب دراز - به طور کامل قطع می گردید؛ تماس زندانیان با وکلای دعاوی شان، بستگان و دوستان شان نیز عموماً به حداقل ممکن محدود می شد، و ضمناً سعی ممانعت از همان نیز به عمل می آمد. امکانات زندانیان برای گوش دادن به رادیو و تماشای تلویزیون، دست رسی به جراید، نشریات و کتب محدود گردانده می شد. زندانیانی به قصد قرار داده شدن تحت حداکثر فشار روانی در به گفتمان " بخش مُرده" زندان هایی محبوس می گردیدند. سلول های محافظت شده به طور فوق العاده با سفید کور کننده رنگ می شدند - همه چیز: دیوارها، درها، اثاث و غیره. چراغ های نئون با روشنایی چشم آزارشان در سلول ها هرگز خاموش نمی شدند. و این همه به مقصود خُرد کردن زندانیان، واداشتن آنان به دست کشیدن از ایستادگی در زندان ها بود. مینهوف در نامه ای که به طور قاچاقی از زندان بیرون برده شده بود، بر اساس تجربه شخصی اش در فاصله زمانی ۷۲/۲/۱۶ تا ۷۳/۲/۹ چگونگی کارکرد این شکنجه حبس انفرادی، این بازداشت انعدامی را شرح داده است. شکنجه حبس انفرادی که به آهستگی ولی مطمئناً زندانیان را از نظرات فیزیکی و روانی تخریب می کرد، توسط دستگاه حقوقی به عمل گذاشته شد. دادگاه فدرال (بی.جی.اچ) (Bundesgerichtshof (BGH) علت " بازداشت انعدامی" را تصورات سیاست اجتماعی به دور از واقعیت، که " ظاهراً نمی توان به هیچ صورتی در سمت درستی متأثرشان ساخت"، توضیح داد. به کلام دیگر، دادگاه اعتراف نمود، که شرایط مخرب زندان هدف مجبور ساختن زندانیان به تغییر عقیده را دنبال می کرد. و اگر آن ها تغییر عقیده نمی دادند، حبس انفرادی و رفتار تبعیض آمیز می باید ادامه یابد، تا زمانی که زندانیان ماهیت شان به صورت افراد اندیشمند و گُنش گر از حیث سیاسی را از دست به دهند. یعنی یا می باید " بیمار" شوند یا به می روند. و دادگاه فدرال به چنین اعدام (سیاسی) ای به موجب حکمی در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۵ با این استدلال که زندانیان سیاسی به یک " گروه کم شمار ناپدید شونده در ملت" تعلق داشتند، مشروعیت داد. کسانی که به خشونت انقلابی در برابر خشونت فاشیسم و امپریالیسم و خشونت دولت سرمایه داری متوسل گردیده بودند، می باید محو شوند، با این امید که این شیوه قادر به از میان بردن سیاستی که آن ها تهیه کرده، برایش ستیزیده بودند، باشد.

زندانیان سیاسی: مینس، هائوسنر، هامرشمیت و مینهوف نمونه هایی از زندانیانی بودند که از ایستادگی در زندان ها دست نکشیدند. بنابراین آن ها به اشکال مختلفی از بین برده شدند. از نظر قدرت دولتی زندانیان سیاسی مُرده زندانیان سیاسی خوبی بود، چرا که آنان قادر به نوشتن یا تظاهرات نبودند. مقصود همیشگی مقامات این بود:

بستن دهان زندانیان انقلابی زحمت زا، یعنی زندانیانی که - بی تفاوت به شرایط غیر انسانی زندان - به ایستادگی، به پی روی از سیاست انقلابی ادامه می دادند.

عضو زندانی آر.آ.اف مینس به طوری که کرویسانت در ۶ مه ۱۹۷۶ در درخواستنامه به دادگاه نوشت، پس از ۱۴۵ روز اعتصاب غذای جمعی، در ۹ نوامبر ۱۹۷۴ اعدام گردید. مقامات زندان کاملاً به عمد از انجام وظایف شان در قبال یک زندانی بی دفاع و دچار ضعف کوتاهی نمودند. آن ها از تغذیه او با خوراک حیاتی و معالجه خودداری کردند. مینس در زمان درگذشتش ۳۷٪ وزنش را از دست داده بود.

هائوسنر، هدایت کننده "کماندو هالگا مینس" و شرکت کننده در عملیات آن در آوریل ۱۹۷۵ در استکهلم، در ۴ مه ۱۹۷۵ در زندان استامهیم به درود حیات گفت. در اطلا عیه مرگ او، منتشر شده از طرف کرویسانت در ۱۸ مه ۱۹۷۵ از جمله آمده بود: هائو سنر از انفجارات روی داده در سفارتخانه آلمان غربی(سابق) مجروح گردید. پس از دستگیری هائوسنر و سایر اعضای در قید حیات "کماندو هالگا مینس"، آن ها مورد بد رفتاری پلیس سوئد قرار گرفتند. (...) به نوشته کرویسانت "در اثر ضربه ته قنناق تفنگ کاسه سر هائوسنر شکسته بود." او را با یک هواپیمای ویژه از استکهلم به گُلن منتقل نمودند. در گُلن وی را ابتداء در یک کلینیک دارویی دانشگاه بستری ساختند. کر ویسانت نوشته است، که "وضع زیگفرید هائوسنر پیشا و پسا وارد شدن به گُلن به صو رتی بود که نجات زندگی او تنها با بستری نمودنش در بخش اضطراری یک بیمارستان امکان داشت." و سوختگی های او مستلزم معالجه در یک کلینیک ویژه سوختگی ها بود. پیش از انتقال داده شدن هائوسنر از استکهلم، یک پزشک سوئدی گفت، که انتقال دادن او "حکم مرگ قطعی" است. پزشک اعلام کرد، که سوختگی های هائوسنر می باید در یک کلینیک مخصوص در سوئد معالجه گردد. اما بی تفاوت به این هائوسنر از استکهلم به گُلن برده شد، و در آن جا تحت معالجه ضروری قرار نگرفت. او مخفیانه - به تقاضای پلیس جنایی فدرال و با موافقت دادستانی - به زندان استامهیم در اشتوتگا رت انتقال داده شد، که در آن جا امکانات معالجه شکستگی کاسه سر و سوختگی وجود نداشت. پزشک مسئول در زندان یک متخصص روان کاوی، ولی بدون آشنایی با جراحی اعصاب و سوختگی بود.

در ۴ مه هائوسنر درگذشت. به نوشته کرویسانت "هیچ کس نمی تواند شکی داشته باشد، که جای یک زندانی به سختی مجروح و رو به مرگ هرگز یک زندان عاری از دستگاه درمانی ضرور و بسنده و کمک پزشکی لازم نیست." بنابراین مرگ ها ئوسنر را ضرورتاً باید یک قتل عمد و نقشه ریزی شده تلقی کرد. جای دادن هائوسنر در زندان حکم مرگ قطعی بود و باقی ماند.

و این حکم مرگ احتمالاً به سبب این واقعیت بود، که هائوسنر قادر بود ثابت نماید پلیس آلمان غربی(سابق) - و نه چریک های اشغال کننده سفارتخانه در استکهلم - فا عل مستقیم انفجارات در آن بوده است.

عضو زندانی آر.آ.اف هامرشمیت در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۵ در اثر یک غده سرطانی خطرناک

و به علت جدی گرفته نشدن وضعیت او از سوی مقامات زندان و پزشکان به درود زندگی گفت.

در ۹ مه ۱۹۷۶ جسد مینهوف به حالت دارزدگی در سلول او در زندان استامهیم یافته شد. واقعیاتی حاکی از مرگ مینهوف در اثر شرائطی غیرعادی و به نظر بسیاری اعدام بوده است:

روز شنبه حوالی ساعت ۱۰ انسلین صدای یک بالگرد را می شنود. آخرین بالگرد ماه ها پیش در آن نقطه ظاهر شده بوده است.

در جوار سلول های مینهوف و انسلین راه پله ای وجود داشت، که مورد استفاده قرار نمی گرفت. ثابت شد، که در روز مرگ مینهوف هم به مأمورین خدمات اطلاعاتی آلمان غربی(سابق) و هم به مأمورین اطلاعاتی خارجی اجازه استفاده از آن راه پله داده شده بوده است.

شنبه دیروقت شب ۹ مه انسلین به صدای موزیک در سلول مینهوف از خواب بیدار می شود. چیزی که به نظر او بی سابقه و لذا غیرعادی می رسد.

صبح یکشنبه مینهوف پوشاک متفاوتی با پوشاک شنبه بر تن داشته است. به اعضای زندانی آر.آ.اف اجازه نگاه کردن به جسد داده نمی شود. پیش از ظاهر گشتن اولین وکیل دعاوی، جسد عجولانه از سلول به محل نامعلومی برده می شود، و در آن جا به درخواست دادستانی کالبدگشایی به عمل می آید. بعد از ظهر دی.پی.آ) بنگاه مطبوعاتی آلمان) گزارش می دهد، که کالبدگشایی رسمی نشان می دهد " مداخله از طرف دیگری را نمی توان تأیید کرد." به این گونه بر طبق کالبدگشایی رسمی چگونگی مرگ مینهوف " خودکشی" توضیح داده شد.

در کالبدگشایی دوم که به درخواست وکلای دعاوی و بستگان مینهوف به عمل آمد، مشاهده گردید جسد آن چنان بریده شده بود که کالبدگشایی نمی توانست منتج به نتایج حقیقی گردد. مثلاً در اثر بریدگی ها در کالبدگشایی اول(رسمی) ۲۵ سانتیمتر سزاریان که پس از دو زایمان روی مینهوف به عمل آمده بود، تشخیص پذیر نبود. مغز و ارگان های دیگر ضمن کالبدگشایی رسمی برداشته شده بودند. بر روی پاها جراحاتی در اثر اعمال شدن خشونت خفیفی وجود داشت، هم چنین زخم هایی پشت بدن به چشم می خورد، و جراحات درونی در ارگان های گلو به صورتی بودند که توضیح رسمی مبنی بر "مرگ با خود دارزدگی" را غیرقابل قبول می ساختند.

در رابطه با این قضیه چند نکته را باید در نظر گرفت:

اولاً در تمام مدت مقصود و راهبرد مقامات دولت انعدام چریک های شهری به نحوی از انحاء بود. وزیر کشور وقت مایهوفر در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۶ در رایشتاگ گفت: " مادام که بخشی از این سازمان [آر.آ.اف] زندانی است، و بخش دیگرش هنوز گُنش گر در خارج از زندان، این خطر وجود دارد که مبتکرین سازمان گُنش گری های شان را پس از دستگیری ادامه دهند. (... گُنش گری ها را برنامه ریزی و از سلول ها هدایت کنند. به این باید خاتمه داده شود."

دوماً مقامات دولت واقعاً کوشیدند تا اعضای آر.آ.اف را وادار به سکوت سازند. لا ینقطع مانع از این گردیدند، که آن ها دنیای بیرون را از وضع شان مطلع سازند. مانع آن ها از حضور در محاکمه خود شدند. مانع از دفاع سیاسی شان گردیدند و غیره.

سوماً علائم دیگری مبین به قتل رسیدن مینهوف در سلولش وجود داشته اند: تلاش های رسمی از ۱۹۷۲ در جهت تدارک برای قبولانیدن خودکشی مینهوف در یک نقطه زمانی به مردم، و نهایتاً روی داده های " مرموزی" در شنبه شب در درون و بیرون سلول او، فردای مرگ مینهوف آن شکل مشکوک کالبدگشایی رسمی و نحوه غیرمسئولانه رسیدگی مقامات به قضیه. به نظر می رسید، که آخرین نوشتجات مینهوف به این علت قابل درک به وسیله پلیس آلمان ضبط شده بوده باشد، که به وضوح گویای آن بودند که نویسنده اش مسلماً می باید خودکشی را اندیشه ای بی منطق، دور از عقل تلقی کرده باشد. این موارد بعد مورد رسیدگی یک کمیسیون بین المللی تحقیق کننده قضیه مرگ مینهوف قرار گرفتند.

به رفتار تبعیض آمیز با زندانیان سیاسی، رفتار تبعیض آمیز با وکلای دعاوی آنان نیز افزوده می شود، به این معنی که مقامات به عمد، نستوهانه و دائماً در سعی ممانعت از کار آنان برمی آمدند:

پیشا و خاصه پسا دستگیری چریک های شهری متهم و سایر زندانیان سیاسی، مطبوعات، سیاست مداران و مقامات یک کارزار نفرت پراکنی واقعی بر ضد چندین وکیل دعاوی برخوردار از اعتماد متهمین ترتیب دادند. فضایی از دروغ ها و تهمت ها ساخته شد. وکلای دعاوی در زندان و در رابطه شان با چریک های شهری متهم با یک رشته تصمیمات بازدارنده مواجه گردیدند. اوراق و مواد وکلای دعاوی به کرات در اداره های شان و در سلول های زندانیان ضبط گردیدند. دادستانی دولت مانع از اطلاع مردم از بخش بزرگی از اسناد محاکمه در استامهیم شد.

و به عنوان امری تا به آن تاریخ نسبتاً بی سابقه، رایشتاگ " پس از مذاکرات اجباری طی چند هفته به دنبال مرگ هالگا مینس انقلابی (...)" قانونی تصویب نمود، که " حتی المقدور حقوق وکیل دعاوی محدود و وکیل دعاوی از حضور در مرافعه محر وم گردد." قانون " لکس بادر - مینهوف"، که به قول کرویسانت، وکیل دعاوی، دارای " شاخصه های فاشیستی" بود، از جمله محروم ساختن حضور وکیل دعاوی در مرافعه را در حالت وجود شک " مستدل" در مورد حمایت او از اعمال متهم ممکن می نمود. این قانون به کار گرفته شد، و کمافی السابق به کار گرفته می شود. در حوالی زمان آغاز محاکمه در استامهیم به عنوان مثال سه وکیل دعاوی بادر را یکی بعد از دیگری از دفاع او بازداشتند، که تقریباً سه سال روی قضیه او کار کرده بودند.

افزون بر این، کوشیده شد وکلای دعاوی را توسط " ممنوعیت اشتغالی دست چپی ها" (Berufsverbot) یا بازداشت و متهم ساختن آن ها به پشتیبانی از یک سازمان تبهکارانه (آر.آ.اف) مضروب سازند.

تا جایی که به محاکمات اعضای زندانی آر.آ.اف، ۲ ژوئن، " کماندو هالگا مینس" و

زندانیان سیاسی دیگر مربوط می گردید، حکم محکومیت آن متهمان در واقع از پیش صادر شده بود! محاکمات، محاکمات نمایشی سیاسی یا محاکمات نظامی - سیاسی بودند، و باقی ماندند، و شکنجه حبس انفرادی دیر یا زود می باید آن ها را از نظرات فیزیکی و روانی معلول یا مقتول سازد.

تهدید از سوی یک فاشیسم نو

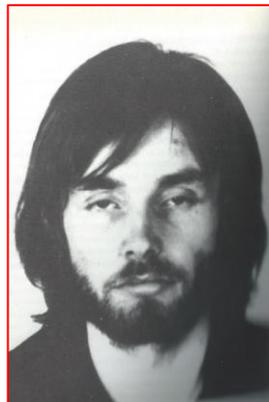
اختناق آلمان در دهه ۷۰ هدف تضمین پایداری نظام اجتماعی حاکم، جلوگیری از گذارده شدن علامت سؤال اساسی ای در برابر آن چه که از دهه ۵۰ به بعد " نظام اساسی دموکراتیک آزاد" نام گرفته بود، در برابر نفس شکل تولید سرمایه داری و اشکال تظاهر آنی آن را دنبال می کرد. بنابراین آلمان غربی(سابق) در دهه ۷۰ در وضعی قرار داشت، که کنترل مطلق - کنترل مطلق دو لت - می باید روزمره ای و عادی باشد. این به آن معنا بود، که شهروندان می باید خود را به اشکال گوناگون حملات ناگهانی پلیس، به محدود گردیدن امکانات خار جیان برای دریافت اجازه اقامت، به توقیف ها، ممنوعیت تظاهرات، به زندان افتادن، محاکمات سیاسی، شکنجه حبس انفرادی در " قفس های ببر"، به نیروهای پلیس و واحدهای شبه نظامی مسلحی که اول می زدند و

بعد سؤال می کردند، عادت دهند.

آلمان غربی(سابق) در دهه ۷۰ یک نوع دولت پلیسی بود. یک فاشیسم نو تهدید می کرد. به قول چپ پرولتاریایی جنبش های توده ای دست راستی تندرو نبودند که وزارت کشور را اشغال می کردند، برعکس وزارت کشور بود که مملکت را به اشغال خود درمی آورد.

این فاشیسم نو نشان یک نوع ضدانقلاب بازدارنده یا ضدشورش، به عبارت دیگر تضمین سیستم امپریالیستی بین المللی از طریق مبارزه بازدارنده علیه براندازی و شورش، علیه هر گونه سیاست سوسیالیستی / کمونیستی یا هر نوع سیاست غیرقابل جذب در ساختار قدرت سرمایه داری و امپریالیستی موجود در این جامعه بود. کلیه نیروهای سوسیالیستی ضد که بیش از آن حاضر به قفل شدن در اصلاح طلبی سیاسی پنهان سوسیال دموکراسی نبودند، یا می باید حذف شوند یا اصلاً امکان ظاهر شدن در صحنه سیاسی را نیابند.

دو عضو دیگر آ.ا.اف



استفان ویسنیوسکی
(Stefan Wisniewski)
(و. ۱۹۵۳)



کریستیان کلار
(Christian Klar)
(و. ۱۹۵۲)



**این فاشیسم نو نشان
یک نوع ضدانقلاب
بازدارنده یا
ضدشورش، به عبارت
دیگر تضمین
سیستم امپریالیستی
بین المللی از طریق
مبارزه بازدارنده علیه
براندازی و شورش،
علیه هر گونه
سیاست سوسیا
لیستی / کمونیستی
یا هر نوع سیاست
غیرقابل جذب در
ساختار قدرت سرمایه
داری و امپریالیستی
موجود در این جامعه
بود.**



همانند فاشیسم قدیم، فاشیسم نو درصدد انعدام جنبش ها و گروه هایی بود، که هدف حذف شکل تولید سرمایه داری را دنبال می کردند. وجوه مشترک هر دو نوع فاشیسم از ضدکمونیسم و ضدتروریسم تشکیل می یافتند. چنین هدفی از طریق یک دستگاه کنترل و سرکوب باشمولی قابل حصول بود، که - با در نظر داشت این هدف - به پاک سازی عناصر خارجی به پردازد. بنابراین " ممنوعیت اشتغالی دست چپی ها " یک تدبیر نمونه فاشیستی بود، زیرا در جامعه دست نخورده بورژوایی لزومی برای چنان ممنوعیتی در شعاع گسترده نبود، از آن جا که ساز و کارهای (مکانیسم های) تکامل اجتماعی به خودی خود سرکوب ضروری و همزمان " عادی" به وسیله دستگاه دولت را ممکن می سازد.

مورد تازه این بود که کاربری خشونت، تجاوز به مانع های حقوقی و غیره به وسیله گروه مرکزی، از بالا - قدرت مجریه، مثلاً پلیس جنایی فدرال، که رفته رفته ماهیت نوعی " دولت سایه" را به خود می گرفت - تدارک داده می شد، و هدایت می گشت. برقراری یک بانک مرکزی اطلاعات تحت اداره پلیس جنایی فدرال، که مخزن اطلاعات درباره زندگی خصوصی و اجتماعی کلیه شهروندان به گفتمان " مشکوک" می باشد، تاحدودی شعاع کنترل دولت مرکزی، تلاش مقامات دولت برای حضور در همه جا و قرار گرفتن جلوتر از جریان وقایع را قابل فهم می سازد.

آن چه تشخیص سرکوب اجتماعی در آلمان غربی (سابق) را به صورت سرکوب فاشیستی نو اجازه می داد، از جمله این واقعیت بود، که مؤسسات دموکراتیک پارلمانتاریستی بورژوایی رسماً موجود بودند؛ که فاشیسم نو پنهان بود، و راهبرد انعدامیش را کتمان می نمود؛ که فاشیسم نو مبتنی بر یک جنبش توده ای خُرده بورژوایی نبود، و نمی توانست باشد؛ که فاشیسم نو یک راهبرد علمی را به کار می بست.

سرکوب دولتی، که تمام حوزه های جامعه را دربرمی گرفت، تنها از طریق آشکار سازی نقش مرکزی جمهوری فدرال آلمان در راهبرد اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا، نقش خطرناک جمهوری فدرال آلمان به صورت پلیس شماره ۲ در دنیا می توانست قابل فهم باشد:

۱. جمهوری فدرال آلمان به وسیله آمریکا به صورت جزئی از راهبرد ضدسو سیالیستی و ضدکمونیستی گروهی انبساط پذیر پایه ریزی گردید. دولت نا زی - فاشیستی پیشین از بیرون شکست خورده بود، ولی از درون متلاشی نگرییده بود. کل دستگاه دولت و ساختار اقتصادی آن خرد نشده بود. در همان اولین سال پسا جنگ جهانی دوم (۱۹۴۶) تحقیقات نشان داد، که تقریباً ۷۵٪ صنعت آلمان دست نخورده یا به سهولت قابل بازکاراندازی بود.
۲. آمریکا طی جنگ سرد در دهه ۵۰ و بعد احزاب و اتحادیه های صنفی در جمهوری فدرال آلمان را از لحاظ مالی اداره نموده و آموزش داده، در کارهای مالی مؤسسات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مناسب و کارکردهای شان مداخله نموده است.
۳. دولت کورت جورج کیسینجر (Kurt Georg Kiesinger) (۸۸-۱۹۰۴)، یکی از صدراعظم های آلمان از شی.دی.یو/ برانت و دولت برانت / والتر شیل (Walter Scheel) (۲۰۱۶-۱۹۱۹)، رئیس جمهور بعد آلمان فدرال از اف.دی.پی در آنها جمات و راهبردهای مستقیم و پنهان آمریکا بر ضد جنبش های آزادی بخش و دولت ها در جهان موسوم به سوم، خاصه در هندوچین و قتل عام در آن ها دخالت داشته اند - و این به علت فشار علنی و غیرعلنی، مستقیم و غیرمستقیم آمریکا به صورت مداخله در امور داخلی جمهوری فدرال آلمان با نقض قوانین بین المللی، به علت استیلای کامل اقتصادی، نظامی و سیاسی آمریکا در جمهوری فدرال آلمان. جمهوری فدرال آلمان از آنها جمات آمریکا به صور اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی پشتیبانی نموده است: به ویژه جمهوری فدرال آلمان استفاده آمریکا از پایگاه های نظامی در این کشور را اجازه داده است.
۴. جمهوری فدرال آلمان به مثابه ایستگاه میانه آمریکا و از طریق خدمات اطلاعاتی، صادرات در زمینه های تخصص پلیسی و نظامی، اسلحه، تکنولوژی، لوجستیک و آموزش و از طریق اداره مالی احزاب و سیاستمداران و فشار اقتصادی یک سیاست ناقض قوانین بین المللی تکامل داده است، که در امور داخلی جهان موسوم به سوم و پیرامون اروپا مداخله می نماید.
۵. در رابطه با نیروی نسبی بین انقلاب و ضدانقلاب، بین پیکارهای آزادی بخش در ممالک جهان موسوم به سوم و دخالت های امپریالیسم در دنیا، جمهوری فدرال آلمان خود را به صورت قدرت اقتصادی و سیاسی پیش رو در اروپا، نیرومندترین زیردست آمریکا تکامل داده است. آمریکا برای جمهوری فدرال آلمان در اروپا موقعیت و کارکرد مشابه برزیل در آمریکای لاتین، ایران عصر پهلوی در خاور نزدیک، رژیم صهیونیستی در خاور میا نه و کنگو در آفریقای مرکزی را در نظر گرفت. سوسیال دموکراسی آلمان

وظیفه نمایندگی و اجرای مراتب و راهبرد سرمایه آمریکا در ارتباط با ارو پای غربی، دول جهان موسوم به سوم و اروپای شرقی را عهده دار گشت. سیا ست داخلی سوسیال دموکراسی آلمان به جزیی از سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. و غیره ...

روشنگری ها

^{۲۷} ریمک در ۱۹۴۹ قیومیت خواهران مینهوف بی سرپرست، وینکه (۱۷ ساله) و اولریکه (۱۴ ساله)، را بر عهده گرفت. او در ۱۹۵۵ پروفیسور در فن تعلیم گردید. چند سال بعد به کار برای "جنبش صلح"، که در جهت جلوگیری از بازتسلیم آلمان فعال بود، پرداخته، در ۱۹۶۰ حزب وحدت صلح آلمان را تأسیس نمود. ریمک تماس های خوبی با دوایر سیاسی آلمان شرقی (سابق)، که پنهانی نیروی هادی این حزب نو بودند، داشت. ولی ساخته شدن دیوار برلین در ۱۳ اوت ۱۹۶۱ حزب ریمک را دفن کرد.

^{۲۸} نام یک برنامه حزبی که حزب سوسیال دموکرات آلمان در یک کنگره فوق العاده در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۹ در باد گودسبرگ نزدیک بُن تصویب نمود، و آن تا ۱۹۸۹ معتبر بود. برنامه مشخص و تأکید کننده تغییرتشکل در حقیقت از مدت ها پیش صورت گرفته اس. پی. دی از یک حزب کارگری سوسیالیستی به یک حزب عمومی و پراگماتیک (عملی) بود. اصول اساسی برنامه - به رغم این که در ۱۹۸۹ جایش را به "برنامه برلین" سپرد - کمافی السابق در تعیین وضعیت سیاسی اس. پی. دی حائز اهمیت می با شد. پیش رو "برنامه گودسبرگر" "برنامه هیدلبرگ" از ۱۹۲۵ بود، که در ۱۹۴۶ مورد اصلاح مهم واقع گردیده بود.

مشخصه "برنامه گودسبرگر" اصول اساسی لیبرال - دموکراتیک و تأکید فاصله گیری از اندیشه های مارکسیستی مبارزه طبقاتی و اقتصاد برنامه بود. حزب در عوض کار برای یک اقتصاد بازار، اصول دولت حقوقی، هم چنین برای "شکوفایی آزادانه انسان ها" را تأکید نمود.

^{۲۹} این دادگاه، که هم چنین به "دادگاه بین المللی جنایات جنگ" موسوم گردید، در ۱۹۶۷ به وسیله فیلسوف برتراند راسل (Bertrand Russell) (۱۸۷۲ - ۱۹۷۰) برقرار گردید. دادگاه مشخصاً به تحقیق سیاست خارجی و مداخله نظامی آمریکا در ویتنام پرداخت، و نتایج این تحقیق با بی اعتنائی آمریکا روبه رو گردید.

^{۳۰} گفتنی است، ارنستو چه گوارا (Ernesto Che Guevara) (مقت. ۶۷ - ۱۹۲۸) نیز به نقش تعیین کننده احساس عشق در جنگ انقلابی واقف بوده است. او در مقاله ای تحت عنوان "سوسیالیسم و انسان در کوبا" (مجله دست چپی Marcha (مناش)، فوریه ۱۹۶۵ / Pensamiento Crítico) (اندیشه انتقادی)، ش ۹، اکتبر ۱۹۶۷) نو شته است: "یک انقلابی راستین به وسیله احساس قوی عشق هدایت می شود. تصور یک انقلابی اصیل عاری از این احساس غیرممکن است. (...) باید دارای عشق فراوان به انسان، احساس فراوان عدالت و شوق فراوان به حقیقت بود تا به یک دگماتیسم تندرو، به یک مکتبی سرد جدا از توده ها تبدیل نشد. باید هر روز ستیزید تا این عشق زنده به انسان ها به اعمال واقعی مبدل گردد، به اعمالی که به توانند الگو بی قابل تقلید باشند."

بیافزاییم که چه گوارا در جوار احساس عشق اهمیت احساس متضاد آن، نفرت، در جنگ انقلابی را نیز به رسمیت می شناخت. در مقاله "مبارزه در همه جا چون در ویتنام" (اندیشه انتقادی، ش ۹، اکتبر ۱۹۶۷) نوشته است: "نفرت عامل تعیین کننده در مبارزه می شود. نفرت خاموشی ناپذیر از دشمن که انسان را بسیار فراتر از حدود طبیعی می برد، و او را به یک ماشین کُشنده مؤثر، خشن، خودکار و سرد بدل می کند."

^{۳۱} پی. اف. ال. پی اختصار جبهه خلق برای آزادی فلسطین (Popular Front for the Liberation of Palestine) ایجاد شده به وسیله وادی حداد (۷۸ - ۱۹۲۷) و جورج حبش (۲۰۰۸ - ۱۹۲۶).

^{۳۲} در این اعلانیه آر. آ. اف از جمله آمده است: "ما پس از ۴۳ روز به هستی تأسف بار و فاسد هانس مارتین

شلیبر پایان دادیم. مرگ او در مقابل درد ما و خشم ما به خاطر قتل ها در موگادیشو و استامهیم بی اهمیت است."

^{۳۳} یائومان در ۱۹۷۳ شخصیت انسلین را به این گونه توصیف نموده است: " روح هادی در آر.آ.اف، بسیار سرد، اما شجاع. متعصب، غیرزنانه. ندرتاً و ضرورتاً احساساتش را به دیگران بروز می دهد. بسیار ساعی و مرتب. به طور کلی نیروی هادی آر.آ.اف، حتی در جریان عملیات غیرقانونی."

منابع

- Aust, Stefan: **Der Baader - Meinhof Komplex**, Hoffmann und Campe Verlag, 2008.
- Baumann, Bummi: **Wie alles anfang**, Trikont Verlag, 1975.
- Bewaffneter Kampf. Texte der RAF. Auseinandersetzung und Kritik**, Verlag Rote Sonne, 1973.
- Bock, Hans Manfred: **Syndikalismus und Linkskommunismus 1918 - 23**, Verlag A. Hain, 1969.
- Boock, Peter - Jürgen: **Die Entführung und Ermordung des Hanns - Martin Schleyer**, Eichborn AG, 2002.
- Böll, Heinrich: " Freies Geleit für Ulrike Meinhof ". Ein Artikel und seine Folgen, Kiepenheuer & Witsch, 1972.
- Brückner, Peter: " Politisch - Psychologische Anmerkungen zur Rote - Armee - Fraktion", **Sozialistisches Jahrbuch 5**, Wagenbach, 1973.
- Brückner, Peter / Krovoza, Alfred: **Staatsfiende. Innerstaatliche Feinderklärung in der BRD**, Rotbuch 40, 1972.
- Brückner, Peter: **Ulrike Marie Meinhof og de tyske forhold**, Tiderne skifter, 1977.
- Debray, Régis: " Was wir von den Tupamaros lernen können ", **Sozialistisches Jahrbuch 4**, Wagenbach, 1972.
- Der Kampf gegen die Vernichtungshaft**, Komitee gegen Folter an politischen Gefangenen in der BRD, 1974.
- Die Baader - Meinhof - Gruppe**, Aktuelle Dokumente de Gruyter, 1973.
- Die Reichen und die Superreichen in Deutschland**, aktuell rororo, 1973.
- Dokumentation zum Sozialistischen Patientkollektiv Heidelberg**, Basisgruppe Medizin Giessen.
- Dokumentation zur Verfolgung des Sozialistischen Patientkollektivs Heidelberg**, Asta Heidelberg
- Droht ein neuer Faschismus?** Verlag Arbeiterkampf, 1976.
- Dutschke, Gretchen: **Wir hatten ein barbarisches, schönes Leben Rudi Dutschke - eine biographie**, Verlag Kiepenheuer & Witsch, 1996.
- Ensslin / Proll / Baader: **Brandstifter - Processen**, Voltaire, 1968.
- Folter in der BRD. Zur Situation der Politischen Gefangenen**, Kursbuch 32, 1973.
- Gauche prolétarienne: **Volkskrieg in Frankreich?**, Rotbuch 34, Wagenbach, 1972.
- Hoelz, Max: **Vom " Weissen Kreuz " zur roten Fahne**, Neue Kritik, 1972.
- Hug!**, nr.10, Tiderne skifter, 1976.
- Jochimsen, Luc: **Hinterhöfe der Nation**, aktuell rororo, 1971.
- " Kampagne von Rechts ", **Ästhetik und Kommunikation**, nr.8, Rowohlt, 1973.
- Kapitalismus in der Bundesrepublik**, Kursbuch 21, 1970.
- Kollektiv RAF: **Über den bewaffneten Kampf in Westeuropa**, Rotbuch 29, Wagenbach, 1971.
- Kongress gegen politische Unterdrückung**, Merve Verlag, 1972.
- Meinhof, Ulrike: **Dokumente einer Rebellion. Die Wahrheit ist Konkret**, 1972.
- Meinhof, Ulrike: **Sidste tekster**, Demos, 1976.
- Meinhof, Ulrike Marie: **Bambule. Fürsorge - Sorge für wen?**, Rotbuch 24, Wagenbach, 1971.
- Neuer Faschismus / neue Demokratie**, Politik 43, Wagenbach, 1973.
- Politische Justitz. Dokumentation über den Ausweisungsterror an Palästinensern**, Association, 1973.
- Politiske processer uden forsvar**, Tiderne skifter, 1976.
- " Radikale " in öffentlichen Dienst?, Fischer Taschenbuch Verlag, 1973.
- Rote Hilfe: Ausschluss der Verteidiger - wie und warum**, Marve Verlag, 1975.
- Rote Hilfe: Vorbereitung der RAF - Prozesse durch Presse, Polizei und Justitz.**
- Roth, Jürgen: **Armut in der Bundesrepublik.**
- Roth, Jürgen: **Ist die Bundesrepublik ein Polizeistaat?**, Kiepenheuer & Witsch, 1972.
- Schubert, Alex: **Stadtguerilla. Tupamaros in Uruguay - Rote Armee Fraktion in der Bundesrepublik**, Rotbuch 26, Wagenbach, 1971.
- Sozialistisches Büro: Für eine neue Sozialistische Linke**, Fischer, 1973.
- SPK: Aus der Krankheit eine Waffe machen**, Trikont Verlag, 1972.

Staatsgewalt und Reformismus, Kursbuch 31, 1973.

Stadtguerilla und Soziale Revolution, Editora Queimada, 1974.

Wievel, Peter: **Baader - Meinhof- 30 år med tysk terror**, Politikens Forlag, 2007.

تسلیح، تشکیلات - مهم
ترین سلاح در پیکار برای
پیش رفت،
جدی ترین وسیله پایان دادن
به سرکوب و نکبت است.
لونی آگوست بلانکی
(Louis - Auguste Blanqui)
(۱۸۰۵ - ۱۸۸۱)